



فصلنامه علمی زبان و ادبیات فارسی

سال چهارم، شماره ۱، پیاپی ۱۰، بهار ۱۴۰۰

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2645-6478

رسالت شاعر در نظریه ادبی حکیم نظامی گنجوی

دکتر مهدی اخروی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۲/۸

(از ص ۱۰۶ تا ص ۱۲۴)

نوع مقاله: پژوهشی



۲۰.۱۰۰۱.۱.۲۶۴۵۶۴۷۸.۱۴۰۰.۴.۱۰.۶.۱

چکیده

حکیم نظامی گنجوی از اندیشه ورنانی است که برای فعالیت های هنری و شعری خود سبک و ایده مشخصی دارد و به وضوح باورها و اعتقادات خود را در هر زمینه ای بیان می کند. در هیاهوی امروز مکاتب ادبی در مورد رسالت شعر و شاعر توجه به دیدگاه ادبایی مانند نظامی بسیار جذاب و راهنماست و افکار دقیق شاعری کلاسیک و صاحب ایده را، به عنوان یک ساختار فکری و فلسفی در کنار مکاتب ادبی متقدم و متاخر بیان می کند و جایگاه محتوای کلام و رسالت سخن و سخنور را در دوره ای خاص نشان می دهد. مسئله ما در این پژوهش استخراج و تدوین دیدگاه حکیم گنجه در خصوص رسالت شاعر، در چهارچوب فکری نظامی گنجوی و قلمرو زمانی و مکانی اوست. بررسی اشارات مستقیم و گاه غیر مستقیم شاعر از خلال آثارش در کل خمسه و دیوان، به خوبی نشان داد که او برای گوهر آسمانی شعر و به ویژه صاحب این گوهر، رسالت عظیمی در نظر دارد که مانع از پوچ سرایی، سبک زبانی و یاوه گویی شاعر می شود و مانع ستم سخنور بر سخن می گردد. او مهمترین رسالت های شاعر را امید بخشی، شادی آفرینی، دین پروری، معرفت، آبرو داری از سخن، گسترش خردمندی، پرورش دین و ستایش خداوندی می داند و به سبک و شیوه خود، اهمیت هریک را تبیین می کند.

کلید واژه ها: رسالت شاعر، نظامی گنجوی، خمسه، نظریه ادبی

^۱. عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان خراسان جنوبی - فردوس. فردوس، ایران. Ok1346@gmail.com



مقدمه

چهارچوب ذهنی که هر شاعر یا نویسنده هنگام خلق اثر ادبی پیش چشم دارد و برخاسته از مطالعات، تاثیر پذیری ها و احیانا دریافت های شهودی او هستند، نظریه هنری او را شکل می دهد، این معیار ها، در آفرینش های ادبی، در حوزه صورت و معنی، همواره مورد توجه شاعر هستند و فضای فکری و سبک ادبی او را سامان می دهند. مسئله این است که عموم شعرای پارسی گوی در مورد کم کیف توانایی ها و نظریات شعری خود سخن روشنی به میان نیاورده اند و ما در مشرق زمین نظریه های ادبی مدونی، نظیر آنچه سیره ای مشهود در یونان باستان و ممالک غربی بوده؛ در دست نداریم.

البته در شاعرانی نظیر حکیم نظامی گنجوی، این قالب ذهنی در فضای شعری شاعر به خوبی نمایان است و گاه برای امکان دسترسی سریع تر مخاطب یا حتی تبلیغ و تایید شیوه شاعر، به صراحت بیان و تجویز می شود. حکیم نظامی به روشنی، آراء خود را در مورد جهان بینی و نظریه ادبی خود در خمسه بیان نموده که ما در فرصتی گسترده دامن، موارد عمده آن را با روش تحلیلی-توصیفی بررسی کرده ایم و در این مقال بخشی از آن تلاش گسترده را در مقوله رسالت شاعر از دیدگاه آن شاعر سخن شناس واکاوی می کنیم. (اخروی، ۱۳۹۹: ۵)

فرضیه قابل اثبات ما در این جست وجو این است که حکیم نظامی در حوزه های مختلف شعر و آفرینش ادبی از جمله مقوله مورد بحث ما؛ یعنی رسالت شاعر، دیدگاه مشخص و معینی دارد که به صورت پراکنده و درعین حال اجزایی از یک کل منسجم در آثار او مطرح شده است و با پی جویی و سامان دهی، چهره کلی آن بر ما نمایان خواهد شد که می تواند راهگشای محققین در بررسی آثار نظامی یا حتی هم عصران او باشد و البته نشان دهد که هرچند در ادبیات کهن فارسی، نظریه پردازی ادبی به صورت دانشی مستقل مرسوم نبوده است؛ اما شاعران توانمند فارسی گوی، به ویژه ارکان این هنر متعالی، این ساختارها را به عنوان پیش فرض های آفرینش هنری خود در نظر داشته اند و لزومی در بیان مستقل آن ها ندیده اند هرچند که در مواجهه با آثار این بزرگان و هنگام نقد و تحلیل آن ها این معیارها همواره مورد نظر ناقدان و تحلیل گران ادبی بوده است.

هر چند، یوهان اردواردویچ برتلس (۱۳۵۵) در کتاب "نظامی شاعر بزرگ آذربایجان"، عبدالحسن زرین کوب (۱۳۸۳) در کتاب "پیر گنجه در جست وجوی ناکجاآباد"، ع. مبارز و دیگران (۱۳۶۰) در کتاب "زندگی و اندیشه ی نظامی"، برات زنجانی در کتاب "احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی"، مجتبی برزآبادی (۱۳۷۸) در کتاب "زندگی نظامی بزرگترین شاعر داستان سرای پارسی گوی"، سعید حمیدیان در کتاب "آرمانشهر زیبایی" و بهروز ثروتیان (۱۳۸۸) در کتاب "هنر و اندیشه ی نظامی"؛ کوشیده اند ابعاد زندگی و اندیشه ی نظامی را بررسی



کنند و سیر تفکر او را درک و ترسیم نمایند و کتاب‌ها و مقالات متعدد دیگری نیز در خصوص اندیشه و هنر شعری و جامعه‌شناسی شعر حکیم نظامی به نگارش در آمده‌اند و بخش‌هایی از ایده‌های خاص شاعر را بررسی کرده‌اند؛ اما هیچ‌کدام درهای منشور دریافته را انسجام سازمان یافته‌ای که چهار چوبی مدون را در ذهن خواننده ایجاد کند؛ نداده‌اند و این مجهول دقیقاً همان چیزی است که ما در پی آن هستیم؛ یعنی کیفیت و کمیت اشارات مستقیم و غیر مستقیم نظامی گنجوی در مورد رسالت شاعر در آثار او چگونه است؟ به چه صورت قابل طبقه‌بندی است و در نهایت آیا این بن‌مایه‌ها، چهارچوب نظری مشخصی را تبیین می‌کند؟

در مورد رسالت اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی شعر و شاعر، صاحبان مکاتب و نظریه‌های ادبی، از قدیم تا جدید، ایده‌های متفاوت و گاه متناقضی را مطرح کرده‌اند. این مسئله که شعر به چه مفهومی حقیقی است؛ بسیاری از منتقدان پیشین را حیران کرده است. افلاطون شاعران را مورد حمله قرار داد که فقط تصویری ثانوی از حقیقت را به دست می‌دهند. ارسطو از شاعران دفاع کرد به این صورت که آنان، نوعی از احتمال را که از گزارش محض حقایق مورد نظر مورخ، مهم‌تر و پر معنی‌تر است؛ عرضه می‌دارند. سیدنی با اعتقاد به این که شاعر درباره‌ی هیچ چیز دروغ نمی‌گوید؛ وظیفه‌ی شاعر را فقط در این نمی‌دید که حقیقت واقعی را نقل کند؛ بلکه وظیفه‌ی او را تدارک نمونه‌های بارز و زنده‌ای برای هدایت به سلوک اخلاقی می‌دانست و شلی؛ شاعر را کسی می‌دید که با نمونه‌های جاودانه‌ی چیزهایی که در ورای اهمیت است؛ تماس دارد. (دیچز، ۱۳۶۶: ۲۰۶)

آرنولد و ریچاردز، علاقه‌مند بودند که برای شعر نوعی معنی و نوعی فایده بیابند که آن را به وضوح از علم متمایز سازد و از هرگونه مسئولیت مستقیم در قبال حقیقت علمی رهایی بخشد. آرنولد معتقد بود، نوع بشر هر روز بیش از پیش، پی خواهد برد که ناگزیر است به شعر روی آورد تا شعر زندگی را برای ما تفسیر کند. ما را تسلی دهد و پشتیبانی کند. بدون شعر علم ناقص خواهد بود و شعر، جای آنچه را اکنون، در زمینه‌ی فلسفه بر ما می‌گذرد، خواهد گرفت. (همان: ۲۰۸)

رنالیست‌ها، واقع‌گرایی در شعر را تا آن اندازه لازم می‌دانند که ادبیات را با زندگی پیوند دهد و این پیوند به شکلی منطقی و کارآمد، برای دست‌یابی به یک تأثیر اجتماعی به کار برده شود. بلینسکی، مهمترین منتقد ادبی روسیه در میانه‌ی قرن نوزدهم، معتقد بود: زندگی ذهنی فرد، هر اندازه هم غنی و پرمایه باشد اگر دل مشغولی دنیای بیرون؛ یعنی دنیای اجتماعی و انسانی را شامل نشود، باز هم زندگی ناقصی است. (هارلند، ۱۳۹۳: ۱۴۳)



بنابراین وجود شاعر روشنی بخش است او با مشعل فکر خود، حقیقت جاودانی را نورانی می کند. او حقیقت را با درخشش عجیبی برای روح انسان منور می سازد و با پرتو افکار خود شهر و صحرا، کاخ و کلبه، دشت ها و کوه ساران را، نور افشانی می کند. (هوگو، ۱۹۵۰: ۸۵۳ به نقل از: مختاری، ۱۳۴۸: ۶۲۷)

به این ترتیب، رسالت شاعر، مفهومی وسیع، عمیق و متغیر است و هریک از شعرا به طریقی آن را مورد توجه قرار داده اند. کمتر شاعری است که رسالت خود را، منحصرأ در سرودن شعر بداند. او مسلماً هدف و وظیفه ای نیز برای خود در نظر می گیرد و برای نیل به آن، زبان شعر را که رساترین، گویا ترین، کامل ترین و مؤثر ترین زبان هاست، اختیار می کند. چنان که در شعر ویکتور هوگو، عشق، خانواده، فرزندان، میهن، بررسی مسائل مهم اجتماعی؛ رسالت اساسی و واقعی شاعر هستند و مکاتب ادبی و فلسفی امروز با درکی بالاتر و عمیق تر از همه ادوار قبل نسبت به شعر، با یقین در مورد کارکردهای فرا علمی، ذهنی و معنوی شعر سخن می گویند.

مونتگمری بلجین معتقد است: هر هنرمند یا نویسنده، نظریه یا فرضیه ای را درباره ی حیات اختیار می کند. تاثیر نوشته ی وی همواره در این است که خواننده را به قبول آن نظریه یا فرضیه اقناع کند. این گونه اقناع همیشه غیرمستقیم است؛ یعنی خواننده به معتقد شدن به چیزی سوق داده می شود. این تسلیم او تحت تاثیر نوعی هیپنوتیزم است. هنر عرضه داشتن، خواننده را مفتون می کند. (ولک، ۱۳۷۰: ۹۵)

گویا او در قامت یک منجی یا مصلح در زمانی خاص پا به میدان گذاشته و می کوشد رسالت خود را به بهترین شکل ممکن و به همان دقت و ضرورتی که عوامل ظهور او ایجاد کرده است یا هستی و آفرینش از او می خواهند؛ انجام دهد. این جا نام ها زیاد مهم نیست بلکه ضرورت هستی است که این مسئولیت را یک زمان بر دوش این هنرمند و زمانی بر عهده آن شاعر می گذارد.

در مشرق زمین به ویژه در ایران و خصوصاً در دوره مورد بحث ما، شعر فارسی عموماً، شعری مسئولیت پذیر و محتوا گراست. درست است که شاعران سبک آذربایجان به خصوص نظامی گنجوی، به زیبایی های ظاهری سخن بسیار بها می دهند، به گونه ای که برخی از محققین، نظامی را به تفکرات فرمالیستی نزدیک می بیند؛ اما واقعیت امر این است که در شعر نظامی، محتوا و هدف سرودن شعر، با همه اهمیتی که شاعر به فرم می دهد، جایگاه نخست را دارد. او برای شعرش مقدماتی در نظر می گیرد، اهدافی ترسیم می کند و برای هنر شاعری خود وظیفه و رسالتی قائل است. ایده آل ها و اهدافی را در نظر دارد که در سراسر خمسه و عوالم مختلف آن بی وقفه دنبال می شود.



ما در این جستار می‌کوشیم، مهمترین مفاهیمی را که جزء رسالت‌های شعری نظامی به حساب می‌آیند و به طور مستقیم در آثارش به آنها اشاره کرده و در طول حیات هنری‌اش بر آن‌ها پای فشرده، از پشت نقاب رنگارنگ بیان هنری شاعر، بیرون بکشیم و دسته بندی شده تحت عنوان‌های زیر عرضه کنیم.

امید دادن

بدون تردید وظیفه اصلی شاعران در همه روزگاران نظم بخشیدن به عناصر الهام در بیان بوده است. اگر زندگی را از میان برداشتن تضادها یا پشت سر گذاشتن آن‌ها بدانیم آن وقت شاعر تجربیاتی را که در بیان نمی‌گنجد با عبارات تقریباً ذهنی بیان می‌کند. (گابریل گرو، ۱۳۷۲: ۶۲)

علی‌ار سفرلی، نظامی شناس معروف می‌گوید: هر هنرمندی که در دنیا پیدا شده است زمان، هنر او را طلبیده است و نظامی را زمان طلب کرده بود که آرزوهای ملت‌ها را جامه عمل بپوشاند و بین ملت‌ها؛ همکاری، همدلی، همبستگی، تفاهم، دوستی و محبت به وجود آورد. (برزآبادی، ۱۳۷۸: ۱۹)

شاعر می‌تواند قهرمانان آرمانی را طوری جان‌دار و روشن نشان دهد که شخص تقلید از فضایل آنها را آرزو کند. او می‌تواند جهانی را عرضه کند که در آن فضیلت، همیشه پیروز می‌شود و رذیلت‌ها همواره کیفر می‌یابد. یا قادر است جهانی را ارائه دهد که در آن بدی و شر خواه پیروز یا مغلوب گردد؛ طوری زشت نمایانده می‌شود که خواننده در آینده همواره خواستار اجتناب از آن خواهد بود. (دیچز، ۱۳۴۶: ۱۲۷)

توصیف‌های حکیم نظامی گنجوی از دنیایی که در آن زندگی می‌کند با همه مسائل و مشکلاتی که از سر گذرانده است، پیام‌هایی امید بخش دارد. جست و جوی پیوسته او برای ترسیم مدینه فاضله بشری، روح امید به آینده‌ای بهتر را همواره به مخاطب تزریق می‌کند و از این جهت سلف شایسته‌ی جلال‌الدین مولوی به حساب می‌آید که در آشفته بازار آشوب ویرانگر مغول؛ چون نابی دم عشق و امید در جامعه می‌دمد. نظامی فضای آینده را همواره روشن تر از اکنونی که وجود دارد، ترسیم می‌کند و حتی در سنین کهنسالی این امید و نگاه مثبت را فراموش نمی‌کند:

بلی گرچه صد سال من بر کهن	نشد رونق تازگیم از سخن
هنوزم کهن سرو دارد نوی	همان نقره خنگم کند خوش روی
هنوزم به پنجاه بیت از قیاس	صد اندر ترازو نهد حق شناس
هنوزم زمانه به نیروی بخت	دهد در به دامن دیبا به تخت

(نظامی، ۱۳۸۸: ۹۵۵)

داستان عیسی در مخزن الاسرار، بیان‌گر این توصیه‌ی شاعر است که: به دنیا و پدیده‌های آن که نگاه می‌کنی چشمی مثبت بین و امیدوار داشته باش، همانگونه که عیسی در برابر همه نقایصی که نظاره‌گران برجیغه‌ی سگ



بر می شمردند و طعن و نیشخندی داشتند، توجه ها را به دندان های سالم و سفید سگ جلب نمود. (نظامی، ۱۳۸۸: ۶۷)

در داستان پادشاه نومید و آمرزش یافتن او، نظامی می خواهد در همه گرفتاری ها و ناامیدی هایی که بشر در هر روزگاری ممکن است با آنها روبرو شود و سراسر گرفتار یاس و ناامیدی گردد؛ روزنه‌ای از امید را برای او باقی بگذارد که منجر به نجاتش گردد و رسالت شاعر این است که امید را همواره در دل مخاطب زنده نگه دارد.

دادگری دید برای صواب	صورت بیدادگری را به خواب
گفت خدا با توی ظالم چه کرد	در شبیت از روز مظالم چه کرد
گفت چو بر من به سر آمد حیات	در نگریدم به همه کاینات
تا به من امید هدایت که راست	یا به خدا چشم عنایت کراست
در دل کس شفقتی از من نبود	هیچ کسی را به کرم ظن نبود
لرزه درافتاد به من بر چو بید	روی خجل گشته و دل ناامید
طرح به غرقاب درانداختم	تکیه به آمرزش حق ساختم
کای من مسکین به تو در شرمسار	از خجلان درگذر و درگذار
گرچه ز فرمان تو بگذشته‌ام	رد مکنم کز همه رد گشته‌ام
یا ادب من به شراری بکن	یا به خلاف همه کاری بکن
چون خجلم دید ز یاری رسان	یاری من کرد کس بی کسان...

(نظامی، ۱۳۸۸: ۴۵)

طرب و شادی

از دیگر رسالت هایی که حکیم نظامی برای خود در نظر می گیرد، طرب بخشی و شادی آفرینی است. چیزی که گویا جامعه‌ی آن روز گنجه با نظامی گری ها و لشکرکشی هایی که شاهد آن است؛ بسیار بدان نیازمند است. بهترین کاری که در آن لحظات برای آسایش خلق برگزیده است خنیا گری شاعرانه و قصه گویی مادرانه است تا به این وسیله بار غمی از دل ها بزدايد.

چو شکوفه ریاحین به هوای مهربانی
که زند در مغنی که خورد می مغانی

به اجازت لب من دل خلق باز خندد
اگر این نشاطگه را نعمات من نباشد



(نقل از: برزآبادی، ۱۳۷۸: ۸۱)

او یادآوری می کند، طرب و شادی حق و سهم همه افشار بالا و پایین جامه و حتی وحوش و بیابانیان است. و شعراو به گونه ای شادی آفرین است که غزالان کوه و دشت هم با زمزمه‌ی آن شادمانی می کنند:
شعر نظامی شکر افشان شده ورد غزالان غزل خوان شده

(نظامی، ۱۳۸۸: ۴۱)

حکیم نکته سنج گنجه، یادآوری می کند هرچند در دنیا، نوش ها و نیش ها همراه هم هستند؛ اما در عین حال اصالت با شادی است و نباید به بهانه‌ی گرفتاری ها آن را از دست داد.

کدامین سرو را دادی بلندی	که بازش خم نداد از دردمندی
کدامین سرخ گل را کو بپرورد	نه دادش عاقبت رنگ گل زرد
همی لقمه شکر نتوان فرو برد	گهی صافی توان خوردن گهی درد

(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۷۰)

در ابتدای داستان لیلی و مجنون، آن جا که شاعر از پیشنهاد نظم این منظومه و اکراه در پذیرش آن سخن می گوید؛ این بخش از دیدگاه خود را که شعر حتماً باید فضایی شاد و باطراوت داشته باشد و در خواننده شادی و طرب ایجاد کند، این گونه بیان می کند:

گفتم سخن تو هست بر جای	ای آینه روی آهنین رای
لیکن چه کنم هوا دو رنگست	اندیشه فراخ و سینه تنگست
دهلیز فسانه چون بود تنگ	گردد سخن از شد آمدن لنگ
میدان سخن فراخ باید	تا طبع سواری نماید
این آیت اگرچه هست مشهور	تفسیر نشاط هست ازو دور

(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۲۳)

او همواره می خواهد به خواننده تلقین کند؛ نغمه ها و قصه ها بسیار گذرا هستند و لایق از دست دادن شادی و نشاط نیستند. نگاه مثبت نظامی به زندگی و آینده، باعث میشود؛ برعکس حکیم ناصر خسرو قبادیانی که در ایام آسانی، ترس سختی‌های آتی را یادآوری می کند یا چون گروههایی از عرفا که در وصال هم محنت فراق احتمالی را دارند؛ همواره به سپیدی های پس از شام تیره بیندیشد.

رنج ز فریاد بری ساحت است در عقب رنج بسی راحت است



چرخ نبندد گرهی بر سرت
در سفری کان ره آزادی است

تانگشاید گرهی دیگری
شحنه ی غم پیشرو شادی است

(نظامی، ۱۳۸۸: ۵۶)

ویکتور هوگو معتقد بود شاعر باید در پیشاپیش مردم همچون مشعلی گام بردارد و راه راست را به آنها نشان دهد. (بیات مختاری، ۱۳۴۸: ۶۲۷) حکیم نظامی به این پیش روی پیامبرگونه، به عنوان یک رسالت برای شاعر باور دارد. او معتقد است:

خاصه کلیدی که در گنج راست
بلبل عرشند سخن پروران

زیر زبان مرده سخن سنج راست
سزایه ای از پایه پیغمبری است

باز چه مانند به این دیگران
پرده رازی که سخن پروری است

(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۹)

دین پروری

از رسالت های بارزی که نظامی برای خودش، به عنوان یک شاعر، در نظر می گیرد به خدمت گرفتن شعر برای ترویج و پرورش دین خداوند است.

کار تو پروردن دین کرده اند
دادگران کار چنین کرده اند

(نظامی، ۱۳۸۸: ۴۶)

از دیدگاه آرنولد، نقشی را که مذهب پیش از این در جامعه ایفا می کرد؛ ادبیات باید به عهده بگیرد و به زندگی معنی ببخشد. در مغرب زمین، پیشرفت هایی که در علوم در سده نوزدهم صورت می گرفت؛ باعث می شد که برای روشنفکری و ویکتوریایی، اعتقاد به مذهب ساده، روزه روز ناممکن شود در عین حال جای خالی آن، آن ها را غم زده می کرد. نظر آنان این بود که این جای خالی را ادبیات می تواند پر کند. (هار لند، ۱۳۹۳: ۱۹۴)

در ادب قدیم مهمترین مسئله ای که در نقد معنایی شعر مطرح بوده است، مسئله دینی و غیردینی بودن شعر و به طور کلی نسبت شعر با شرع بوده است. شعرای متأخر بر این عقیده بودند که شعر باید در توافق کامل با شریعت باشد و از موضوعات غیرشرعی تهی باشد. مخصوصاً با ظهور سنایی مسئله ی انطباق شعر و شرع به طور جدی وارد ادبیات شد. شعر فارسی قبل از او، شعری غیردینی بود که مانند نقاشی های دیواری و موسیقی ها بیشتر در دربار محصور شده بود. (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۴۶)

حکیم گنجه بیان می کند که تنها حامی و ناجی، که انسان را از حساب و کتاب روز جزا می رهاند، حمایت دین



است.

در حرم دین به حمایت گریز تا رهی از کشمکش رستخیز

(نظامی، ۱۳۸۸: ۵۹)

او یادآوری می کند پیمودن راه دنیا بدون دین امکان ندارد .

مرکب این بادیه دین است و بس چاره ی این کار همین است و بس

(نظامی، ۱۳۸۸: ۶۳)

در همین راستا توصیه های موکد به معاد اندیشی دارد .

ز آمدن مرگ شماری بکن میرسدت دست حصاری بکن

عدل تو قندیل شب افروز توست مونس فردای تو امروز توست

(نظامی، ۱۳۸۸: ۵۳)

معرفت

دیگر رسالت شاعر به زعم نظامی، التزام معرفت و توصیه به معرفت است. او یادآوری می کند که نشانه آدمیت آدمیان، معرفت است و اگر معرفت نباشد دیگر انسانی وجود نخواهد داشت.

معرفت از آدمیان برده اند و آدمیان را ز میان برده اند

(نظامی، ۱۳۸۸: ۵۰)

در حقیقت کارکرد شعر این است که آگاهی را از حیطة جهان محسوس به جهان خیال می برد تا حوزه ی ادراک و احساس مشترک را گسترش دهد. به بیان جامع تر می توان گفت وظیفه ی اصلی هنر، خود همین است تا سوء تفاهم های ناشی از فعالیت های بی شمار بشری را به تفاهم جمعی انسان تبدیل کند. قرآن کریم هر جا بحث فردیت غریزی است، از واژه بشر استفاده می کند. و هر جا از موجودی فرهیخته و اجتماعی سخن می گوید، از واژه انسان بهره می برد.

قل انما انا بشر مثلکم (کهف: ۱۰)

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (تین: ۴)



حفظ پایگاه سخن

دیگر رسالت شاعر به نظر نظامی حفظ ارزش و پایگاه سخن است به تعبیر هوراس شعر فنی متعالی و جدی است و نباید آن را تا حد وسیله ای برای تفریح در مجالس خوشگذرانی پایین آورد. (هارلند، ۱۳۹۳: ۳۶)

البته مولوی معتقد است: سخن به قدر آدمی می آید. سخن چون آبی است که میراب آن را روان می کند. آب چه می داند که او را به کدام دشت روان کرده است. یلقن الحکمه علی لسان الواعظین بقدر همم المستمعین. (مولوی، فیه ما فیه، ۱۰۸)

به این ترتیب حفظ پایگاه شعر به گونه‌ای حفظ مقام و مرتبت شاعر هم هست. لذا نظامی به شدت تاکید دارد که این مقام باید حفظ شود.

چون سخنت شهد شد ارزان مکن شاهد سخن را مگس افشانم مکن
تا ندهندت مستان گر وفا ست تا ننیوشند مگو گر دعاست

(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۰)

کسانی را که این جایگاه را حفظ نمی کنند، با انگشت تعجب و تمسخر نشان می دهد. آن ها را از این نوع معامله با سخن منع می کند و آزادگی و آبرو داری سخن را شعار و وجهه ی همت خود ساخته است.

عقل مرا این سخن از جای برد کاب سخن را سخن آرای برد
میوه ی دل را که به جانی دهند کی بود آبی که به نانی دهند
ای فلک از دست تو چون رسته اند این گره هائی که کمر بسته اند

(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۰)

از دید گاه حکیم نظامی، یکی از جنبه های حفظ حرمت سخن، راستی و راستگویی است. هرچند در نظر او شعر به ناچار آمیخته با تخیلات دروغ مانند است، ولی پیام و محتوای آن هرگز نمی تواند دروغین باشد. رسالت شاعر آن است که راستی را هرچند تلخ باشد به شیرینی در سخنش درج کند و اطمینان می دهد رضا و نصرت الهی در همین شیوه است.

راستی خویش نهان کس نکرد در سخن راست زیان کس نکرد
راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار
گر سخن راست بود جمله در تلخ بود تلخ که الحق مر
چون به سخن راستی آری به جای ناصر گفتار تو باشد خدای

(نظامی، ۱۳۸۸: ۷۶)



او تاکید می‌کند که دروغ و کج‌گویی به جایگاه سخن لطمه وارد می‌کند. وقتی شعر می‌تواند ظرفی رنگین برای گنجایی راستی و درستی باشد؛ چرا شاعران به سمت دروغ و آلوده کردن ساحت سخن به کژی‌ها و ناراستی‌ها می‌روند.

اگرچه در سخن کآب حیات است	بود جایز هر آنچه از ممکنات است
چو بتوان راستی را درج کردن	دروغی را چه باید خرج کردن
ز کژگویی سخن را قدر کم گشت	کسی کو راستگو شد محتشم گشت
چو صبح صادق آمد راست گفتار	جهان در زر گرفتگی محتشم وار

(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

حکیم گنجه برای تاکید بر ارج سخن و ارزش پسندیده‌گویی، این سفارش را به نوعی نه فقط توصیه خود که سفارشی از عوالم بالا می‌داند و به القای این مفهوم از قول سروش الهام‌گر که در اینجا خضر پیامبر است استناد می‌کند:

مرا خضرتعلیم‌گر بود دوش	به رازی که نامد پذیرایی گوش
که ای جامگی خوار تدبیر من	ز جام سخن چاشنی‌گیر من
چو سوسن سر از بندگی تافته	نم از چشمه‌ی زندگی یافته
شنیدم که در نامه‌ی خسروان	سخن راند خواهی چو آب روان
مشو ناپسندیده را پیش باز	که در پرده‌ی کژ نسازند ساز
پسندیدگی کن که باشی عزیز	پسندیدگانت پسندند نیز

(نظامی، ۱۳۸۸: ۹۳۱)

او در نهایت تاکید می‌کند؛ کسی سخن را ارج می‌نهد و پایگاه آن را درک می‌کند که خود سخن‌شناس باشد.

آنکس که ز شهر آشناییست	داند که متاع ما کجایی است
و آن کو به کژی من کشد دست	خشمش نه منم که جز منی هست

(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۳۲)

به تعبیر شاعر، ضایع‌کننده‌ی عرض سخن، خود را در معرض ضایع کردن یکی از لطیفه‌های الهی قرار داده است که باید در درگاه خداوند پاسخ‌گویی عمل ناپسند خویش باشد.



ترک دنیا

یکی دیگر از رسالت هایی که حکیم نظامی گنجوی، برای خود و شعرش در نظر می گیرد. در گذشتن و فراتر رفتن از چهار چوب محدود جسم و دنیاست. خود او این منش را در زندگی دارد و می خواهد دیگران را هم به فهم آن نزدیک کند. توصیه های موکد او به توجه به دل و جان و ترک دنیا در راستای همین ایده و تفکر است.

پاره کن این پرده عیسی گرای تا پر عیسیت بروید ز پای
هر که چو عیسی رگ جان را گرفت از سر انصاف جهان را گرفت

(نظامی، ۱۳۸۸: ۴۷)

گاهی این توصیه ی خود را با تفصیل زیاد و ذکر شواهد متعدد بیان می کند، تا مخاطب خویش به ویژه شاعران را بتواند مجاب کند که حرف حق او را بپذیرد و برای گام نهادن به فضای مقدس سخن، گام نخستین را بر وجود مادی و امیال نفسانی خود بگذارند و آزاده و پاک وارد میدان سخن شوند.

هیچ در این نقطه پرگار نیست * کز خط این دایره بر کار نیست
این دو سه مرکب که به زین کرده اند از پی ما دست گزین کرده اند
پیشتر از جنبش این تازگان نوسفران و کهن آوازگان
پایگه عشق نه ما کرده ایم؟ دستکش عشق نه ما خورده ایم؟
در دو جهان عیب و هنر بسته اند هر دو به فتراک تو بر بسته اند
نیست جهان را چو تو همخانه ای مرغ زمین را ز تو به دانه ای
بگذر از این مرغ طبیعت خراش بر سر این مرغ چو سیمرغ باش

(نظامی، ۱۳۸۸: ۵۶)

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

شعر و شرع

نظامی تاکید می کند، شعر باید در اختیار شرع قرار گیرد و خودش این تعهد را برای هنر شعری اش در نظر دارد و این رسالت را برای دیگر شاعران نیز گوشزد می کند.

شاعر به من صومعه بنیاد شد شاعری از مصطبه آزاد شد
زاهد و راهب سوی من تاختند هر دو به من خرقة در انداختند



(نظامی ۱۳۸۸: ۳۲)

او تاکید می کند که شعر در کنار شرع می تواند؛ رسالت آسمانی اش را درست تر انجام دهد و شاعر وظیفه دارد قبل از ورود به جرگه ی شعراء، آگاهی و تعهد شرعی خود را کامل کند و جالب است که او این التزام و آگاهی شرعی را بر سایر بایسته های شعر و شاعری مقدم می کند.

تا نکند شرع تو را نامدار	نامزد شـعرمشو زینهار
شعر تو را صدر نشانی دهد	سلطنت ملک معانی دهد
شعر تو از شرع بدانجا رسد	کز کمرت سایه به جوزا رسد
شعر برآرد به امیریت نام	کالشـعراء امراءالکلام

(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۲)

خردمندی

از دیگر رسالت های شاعر توصیه به عقل و خردمندی است. او معتقد است؛ آنچه شاعر را مقبول و کلامش ستودنی می کند التزام عقل و خرد است.

گر شرف عقل نبودی تو را	نام که بردی که ستودی تو را
عقل مسیحاست از او سر مکش	گر نه خری خر به وحل در مکش
یا به ره عقل برو نورگیر	یا زدرش دامن من دور گیر
مست مکن عقل ادب ساز را	طعمه ی گنجشک مکن بازرا

(نظامی، ۱۳۸۸: ۷۴)

چیزی که سبب شرافت انسان و تمییز او از بهایم گردیده، باید جایگاهش در زندگی انسان محترم شمرده شود و آنچه از محدوده عقل و آدابی که عقل ترسیم می کند به دور باشد دور ریختنی است.

هر سخنی کز ادبش دوری است	دست بر او مال که دستوری است
و آنچه نه از علم برآرد علم	گرمنم آن حرف در اوکش قلم
گرنه در او داد سخن داد می	شهر به شهرش نفرستادمی

(نظامی، ۱۳۸۸: ۸۸)



اصالت تلاش

حکیم شاعر، تأکید فراوانی بر تلاش و کوشش و پرهیز از بطالت دارد و این امر را به عنوان یکی از رسالت‌هایی که باید در جامعه رونق گیرد مد نظر گرفته است.

غافل منشین ورقی می خراش گرننوویسی قلمی می تراش
سرمکش از صحبت روشندلان دست مدار از کمر مقبلان

(نظامی، ۱۳۸۸: ۴۹)

استدلال او در این توصیه، این است که همه ی زمین و آسمان و ارکان ریز و درشت آن در تکاپو و جنبش هستند و انسان هم به عنوان جزئی از این مجموعه ی هدفمند، باید همواره در تلاش باشد. و نفس تلاش، برای نوع انسان مفید است.

چون فلک از پای نشاید نشست تا سخنی چون فلک آری به دست

(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۲)

حمد و ستایش

هم نوایی با کاینات در حمد و ستایش خداوندی و رسول اکرم (ص) یکی از جنبه‌های بسیار مهم در پرداختن نظامی گنجوی به شعر و شاعری است. او علاوه بر این که نعت و ستایش را وظیفه و رسالت هر سخن‌سرا و سخن‌دان می‌داند، در خلال اشعار ستایش آمیزش که گاه فرم کامل یک تحمیدیه یا مناجات را به خود می‌گیرد، با بیانی آسمانی و کم نظیر راز و نیازی لطیف با خداوند دارد. به مفاهیم عمیق خداشناسی وارد می‌شود و صفات جمال و جلال الهی را مورد توجه قرار می‌دهد. (اخروی، ۱۳۷۵: ۲۳)

شروع اولین گنج منظومش با آیه ی شریفه ی «بسم الله الرحمن الرحيم» و مناجات‌های بدیع این بخش، به اضافه‌ی دو مناجات دیگر و نعت رسول اکرم (ص)، معراجیه و نعت چهار گانه ی بعدی، همه اعتقاد راسخ شاعر را بر توجه تام به ستایش خداوند و اولیای دین به ویژه شروع محکم آثار ادبی با این قسم از اشعار را نشان می‌دهد. استمداد از خداوند و ایجاد فضای معنوی که در نظریه‌ی شعری او، برای خلق شعر جایگاه ویژه‌ای دارد، این جا خود را به صورت خلق مناجات‌های بدیع نشان می‌دهد. مناجات‌ها و راز و نیاز‌هایی که کلید ورود به عالم شعر و شاعری است و گویا از قدم‌های نخستین دستورالعمل شعر و شاعری است و نظامی اکیداً به آن باور و التزام دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم
فاتحه فکرت و ختم سخن نام خدايست بر او ختم کن
پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پایندگان



مرسله پیوند گلوی قلم
پردگی پرده شناسان کار
مخترع هر چه وجودیش هست ...

سابقه سالار جهان قدم
پرده گشای فلک پرده‌دار
مبدع هر چشمه که جودیش هست

(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۵)

تحمیدیه ی آغازین خمسه، که قدری تفکر شاعر را به حاکمیت جبر و توفیق نزدیک می کند، روشن گر جایگاه مناجات های از سر نیاز به توفیق و یاری خداوند، در نظریه ی ادبی شاعر است. فضای مناجات اول او نیز بسیار رقیق و عاطفی است. سخنانی پر شور از عمق دل و جان و البته آمیخته با همان احساس نیاز به یاری خداوند، برای توفیق در وارد شدن به عالم شعر و فضای شهود شاعرانه که در نهایت هم دیدگاه اساسی خود را در ارتباط میان شعر و ستایش خداوند این گونه مطرح می کند. زبانی که نیایش گو و حمد خوان نباشد، همان به که خاموشی گزینند. در دیدگاه او ارزش و اعتبار شعر به حمد و ستایش الهی و در خدمت خالق بودن محقق می شود.

خاک ضعیف از تو توانا شده
ما بتو قائم چو تو قائم به ذات
تو به کس و کس به تو مانند نی
وانکه نمردست و نمیرد توئی
ملک تعالی و تقدس توراست
قبه خضرا تو کنی بی ستون ...

ای همه هستی ز تو پیدا شده
زیرنشین علمت کاینات
هستی تو صورت پیوند نی
آنچه تغیر نپذیرد توئی
ما همه فانی و بقا بس توراست
خاک به فرمان تو دارد سکون

(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۷)

گویا این رسالت شاعر، بیشتر ریشه در نیازمندی او دارد تا ادای تکلیف. زیرا حال و هوای این مناجات هاست که سبب جاری شدن فیض الهی و ظهور ملکه ی شعر و هنر می شود. به ذهن، حال و هوای معنوی و فریشتگی می دهد و مجال بروز افکار نادرست و شیطانی را کمتر می کند:

که بدان روش بگردم ز بدی و بد گمانی
کنم اهل معرفت را همه ساله میزبانی
که برآستان حکمت کنم آستین فشانی
که فرشته با شیاطین نکند هم آشیانی

ملکا و پادشاهها روشی کرامتم کن
مددی دهم زفیضت که به ذوق آن حلاوت
زطرازگاه خویشم علمی بر آستین کن
حرم تو آمد این دل زحسد نگاه دارش



(نظامی، به نقل از: برزآبادی، ۱۳۷۸: ۸۱)

نتیجه گیری

حکیم سخن سرای گنجه، نه از آن دست شعرايي است که به بهانه هنری سرایی، از محتوای سخن غفلت کند و نه در شمار کسانی است که با ستم بر سخن، این در شاهوار را در فضاهای ناپاک به کار گیرد و برای خوشایند یا مطامع مادی، درپای خوکان و ددان نالایق بریزد. بررسی اشعار شاعر نشان داد که او برای سخن حرمت و جایگاهی آسمانی در نظر می گیرد و شاعران سخن سنج که گوهران درخشانی به روشنی خورشید بر کف دارند را در صف پاکان درگاه الهی و پشت سر انبیا قرار می دهد.

به تعبیر سخن سرای گنجه، شاعر دیر پسند سبک آذربایجانی، نزول سروش شعر بر دل شاعر، برای او رسالتی خطیر می آفریند که باید جهت پاس داشت و تبلیغ آن جد بلیغ معمول دارد و این باور قلبی است که او را وادار می کند، علاوه بر التزام عملی این رسالت، به روشنی پایه های آن را برای راهنمایی سخن سرايان و متفکران دیگر بیان کند. و همواره حامی آبروی سخن و ارج نهادن بدان باشد.

نظامی یکی از رسالت های شاعر را حمد و ثنا گویی خداوند می داند که خود در این طریق اسطوره ای بی بدیل است. معتقد است: شاعر باید بکوشد، روح امید و امیدواری را در جامعه بدمد و مبشر شادی و نشاط و گشایش برای انسان ها باشد. او در عین این که وظیفه دارد تلاش و کوشش را بستاید و مردم را از کسالت و تنبلی پرهیز دهد و به زندگی عاقلانه و خردورزانه تشویق کند؛ مبلغ نوعی زهد ملایم و عدم دل بستگی به دنیا است. همان گونه که حکیم سخن شناس گنجه، برای شعرا پایگاهی پشت سر انبیا در نظر می گیرد برای آنان رسالت هایی هم در نظر می گیرد که در این مقال به تفکیک و تفصیل شمرده آمد.



منابع

قرآن مجید.

اخروی، مهدی (۱۳۷۵) **باورها و آرمان های فکری حکیم نظامی گنجوی**، پایان نامه ی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاداسلامی واحد بیرجند.

اخروی، مهدی (۱۳۹۹) **تبیین نظریه ی ادبی حکیم نظامی گنجوی**، پایان نامه دکتری، دانشگاه بیرجند.

اسماعیلی، زیبا (۱۳۹۵) **بررسی زبان شعری نظامی از منظر نقد فرمالیستی**، پایان نامه دکتری، دانشگاه تهران.

ایگلتون، تری (۱۳۸۰) **پیش درآمدی بر نظریه ی ادبی**، ترجمه ی عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

برتلس، یوهان ادواردویچ (۱۳۵۵) **نظامی شاعر بزرگ آذربایجان**، ترجمه ی حسین محمدزاده، تهران: انتشارات پیوند.

برزآبادی فراهانی، مجتبی (۱۳۷۸) **زندگی نظامی (بزرگترین شاعر داستان سرای پارسی گوی)**، تهران: انتشارات فردوس.

پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۴) **شعر و شرع**، تهران: انتشارات امیر کبیر.

تنباکویی، مریم (۱۳۹۳) **نظامی گنجوی قصاید و غزلیات**، قم: ملورین.

ثروت، منصور (۱۳۷۰) **گنجینه ی حکمت در آثار نظامی**، تهران: انتشارات امیرکبیر.

ثروتیان، بهروز (۱۳۸۸) **هنر و اندیشه ی نظامی**، تهران: انتشارات همشهری.

ثروتیان، بهروز (۱۳۸۵) **آینه ی غیب نظامی گنجوی در مخزن الاسرار**، تهران: نشر سبزان.

ثروتیان، بهروز (۱۳۸۹) **شرح مخزن الاسرار**، تهران: انتشارات مهتاب.

ثروتیان، بهروز (۱۳۸۳) **«دل محوری در باغ عرفان نظامی گنجوی»**، مجله *آینه میراث*، ش ۲۵، تابستان، صص ۷-۲۱.



حمیدیان، سعید (۱۳۷۳) **آرمانشهر زیبایی**، تهران: نشر قطره.

دیچز، دیوید (۱۳۶۶) **شیوه های نقد ادبی**، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمد تقی صدقیانی، تهران: انتشارات محمد علی علمی.

رادفر، ابوالقاسم (۱۳۷۱) **کتاب شناسی نظامی**، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

زرشناس، شهریار (۱۳۸۶) **پیش درآمدی بر رویکردها و مکتب های ادبی**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶) **شعر بی دروغ شعر بی نقاب**، تهران: انتشارات جاویدان.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲) **پیرگنجه در جستجوی ناکجا آباد**، تهران: انتشارات سخن.

زنجانی، برات (۱۳۷۲) **احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

شهبایی، علی اکبر (۱۳۳۷) **نظامی شاعر داستان سرا**، تهران: انتشارات کتابخانه ی ابن سینا.

گابریل گرو، لئون و صالحی، پروانه (۱۳۷۲) **«نقد و شهود شاعرانه» در ادبیات و زبان ها**، ش ۲ اردیبهشت. صص ۶۲-۶۵.

مبارزه و دیگران (۱۳۶۰) **زندگی و اندیشه نظامی**، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تهران: انتشارات توس.

مقدس، روح الله (۱۳۹۳) **بازتاب قرآن در پنج گنج نظامی**، تهران: نشر تاویل.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۲) **کلیات خمسۀ نظامی**، مطابق نسخه ی وحید دستگردی، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.

ولک، رنه و دیگران (۱۳۷۰) **چشم اندازی از ادبیات و هنر**، ترجمه ی غلامحسین یوسفی و محمد تقی صدقیانی، تهران: انتشارات معین.

هدر، دوبرو (۱۳۸۹) **ژانر**، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.



The poet's mission in the literary theory of Hakim Nezami Ganjavi

Mehdi Akhravi¹

Hakim Nezami Ganjavi is one of the thinkers who has a specific style and idea for his artistic and poetic activities. And clearly expresses his beliefs and convictions in any field. In today's hustle and bustle of literary schools about the mission of poetry, the poet pays close attention to a literary perspective such as Nezami. And expresses the precise thoughts of a classical and ideological poet, as an intellectual and philosophical structure alongside the early and late literary schools, and shows the position of the content of the word and the mission of the orator in a particular period. Our task in this research is to extract and compile Hakim Ganjavi's view on the poet's mission, within the intellectual framework of Ganjavi and his temporal and spatial realm. Examining the direct and sometimes indirect allusions of the poet through his works throughout Khamseh and Divan, showed well that he has a great mission for the heavenly essence of poetry, which prevents the poet from absurdity, linguistic style and nonsense. . He considers the most important missions of the poet to be hope, happiness, religiosity, knowledge, honor of speech, spreading wisdom, cultivating religion and praising God, and explains the importance of each in his own style and manner.

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

¹ . Faculty member of Farhangian University of South Khorasan – Ferdows, Ferdows ,Iran.//Email : Ok1346@gmail.com